

# خاطرات

## ماشای خان کاشی

۱۶



در بین جنگ من بطرفی تاخت کردم از قضا یک دسته پیاده در موضعی سه کمین نشسته بودند همینکه نزدیکشان رسیدم بیک دفعه بر من شلیک کردند حفظ خدا و لطف اولیا سیرجان من شد پنج گلوله به اسب من خورد بدون آنکه آسیبی بخودم وارد آید اسب افتاد و جان داد من خورجین که ترکم بود و بعضی اشیاء نفیس و قیمتی در او بود باز کرده بروی یک دست انداختم و بدست دیگر تفنگ را گرفته مشغول جنگ شدم .

سوارهای من وقتیکه دیدند من از اسب افتادم گمان کردند که کشته شده‌ام از این جهت هر یک از راهی فرار نمودند برادر کوچکم رضاخان که تقریباً " جوانی شانزده ساله بود فوراً " خود را بمن رسانید و اسبی برایم آورده دوباره سوار شده و هردو مشغول جنگ شدیم . ولی چه فایده که شیرازه جمعیت از هم پاشیده شده بود و اکثر فرار کرده بودند بپهر نحوی بود خود را از آن معرکه خارج نموده و جزئی عده که با من باقی مانده بود برداشته و بطرف کچان رهسپار شدیم شهاب السلطنه سوار خوبی بود الحق در میان تمام بختیاری در شجاعت و دلآوری ممتاز است و در آن جنگ خیلی رشادت کرد اگر بجای او هزار سوار میبود یقین دارم که کاری از پیششان نصیرت مکرر در اثنای جنگ قصد زدن او کردم حیقم آمد دلم رضا نشد که چنین جوان رشیدی را از یاد آورم .

با آنهمه فشنگی که در آن جنگ ریخته شده بود فقط دو نفر از سوارهای ما مقتول

شدند لکن تمام بنه و اموال و اوضاع ما از دست رفت در آن جنگ مال بی حساب نصیب بختیاری شد اندوخته چندین ساله ما بدست آنها افتاد چون وارد کچان شدیم بیش از یک آبداری برای ما نمانده بود با آنکه قبل از جنگ پنجاه قاطر آبداری همراه بود و تمام بدست بختیاری‌ها افتاد. اردوئی که بتعاقب با ما آمده از آنجا رفتند باصفهان ما هم چند روزی در آن صفحات ماندیم تا بعضی از اجزا که در آن جنگ متفرق شده بودند جمع شدند مشورتی نموده و صلاح در آن دیدیم که بکاشان حرکت نمائیم امام قلیخان بختیاری را که در اردستان بدست ما گرفتار و اسیر شده بود مال سواری دادم و با نهایت مهربانی مرخص نمودم و از آنجا بطرف کاشان حرکت نمودیم همینکه بیابان حاجی مبصرالسلطنه که نیم فرسخی کاشان است رسیدیم خیر دادند که چهار صد سرباز ساخلی در کاشان میباشند و در برجها سنگر ساخته مشغول کشیک هستند علاوه بر آنها شصت نفر هم سوارانیه در کاشان میباشند چراغعلی خان صولت الملک پسر سردار شد هم با سی نفر سوار بختیاری بسمت نایب الحکومگی در آنجا میباشند. یکراده توپ هم همراه سربازها بود باین ترتیب ورود بشهر خیلی مشکل بود. پهلوان رضاخان که از سرکرده‌های اردوی ما و محکم باز و قوی القلب بود داوطلبانه گفت:

من امشب میروم و شهر را تصرف میکنم استیذان حاصل نموده و با بیست و پنج نفر عده خود حرکت نمود بسمت دروازه ملک آباد کاشان که قریب محله و خانه اوست رهسپار گردید.

سه ساعت از شب گذشته از راه غیر متعارفی بشهر وارد شده و غفلتا " به سنگر دروازه ملک آباد رفته و آنها را تهدید نمود فورا " آن عده سربازی که در آنجا بودند تسلیم میشوند و تفنگها را با نهایت احترام پیشکش نمودند همچنین سایر سنگرهای شهر را خلاصه سخن پنج ساعت از شب گذشته تمام سنگرهای شهر را اشغال و آنها را میگیرند و در شش از شب گذشته در فراز گلدسته‌ها و بلندی‌ها صدای زنده باد نایب حسین خان زنده باد سردار بلند میشود بنحویکه کاشان متزلزل میشود همینکه چراغعلی خان مطلع میشود فورا " با سوارهایش سوار شده و از دارالحکومه به کاروانسرای وزیر همایون رفته و آنجا را سنگر مینماید سوارهای امنیه و سایر سربازهایی که در وسط شهر بود باو ملحق میشوند.

روز دیگرما از باغ حاجی مبصرالسلطنه بقصد کاشان حرکت نمودیم با استقبال شایان اهالی وارد شهر شدیم چراغعلی خان تا غروب در کاروانسرای وزیر سنگرداری نموده دو نفر از سوارهایش کشته و یک نفر تیردار شد کاغذی بمن نوشته و تمنای تاءمین و طلب اذن رفتن از کاشان به قم را کرده بود جواب نوشتم که بهرکجامیخواهی برو سواران

خود دستور دادم که جنگ ننمایند و مانع رفتن او نشوند اول مغرب بطرف قم باسوارانش حرکت نمود سایر سربازهایی که در کاروانسرای وزیر همایون بودند توپ را برداشته با حاجی سرپنجه نرم کرد و فرمانده آنها و توپچیها بنزد ما آمده یورش آوردند و تفنگها و فشنگها را تسلیم نمودند زیاد از آنچه بختیاربها تفنگ و فشنگ از ما برده بودند در آنروز غنیمت ما شد وجدان تمام دانشمندان عالم را حکم میکنم و از عموم دانشمندان و صاحب نظران نوع بشر انصاف میطلبم که آیا بکدام قانون و دستور روا و پسندیده بود که مصادر امور آنهمه مال ملت فقیر رنج دیده را بگیرد و بدین اشخاص شیعیف دل نمک نشناس بدهند و آنها در وقت راحت صرف عیش و عشرت و شهوت نفس بکنند و در موقع جنگ بجای خدمت خیانت نموده آبروی دولت را بریزد و توپ و تفنگها که ناموس دولت است بدین سهولت از دست بدهند از آن طرف برعایت و طرفداری از مفرضین چون ما اشخاص با هنرو صاحب عزم و حزم و خدمتگزار و جان فشان را قهرا " و جبرا " یاغی و سرکش کنند و بدین سبب مملکت اسلامی را بدین روزی که هست بنشانند .

ایکاش محکمه عدلی برقرار و محاکمه و مجازات کردار در کار بود تا نیک از بد و زشت از زیبا آشکار میشد خلاصه در بیست و هفتم ماه رمضان ۱۳۲۹ یکل تمام شهر کاشان در دست ما بود .

عموم سربازان و رژیمن و توپ توجی تسلیم شدند بدون اینکه یک تیر از طرف ما خالی شده باشد سربازها را خلع سلاح نمود و بهر یک جزئی مخارجی داده و مرخصشان نمودم که بظهران بروند حاجی میرینج با توپ و توپچی ها که همراهش بودند نزد ما ماندند و از روی صداقت دامن خدمت بر کمر زدند .

جمعیت ما روز بروز زیاد میشد رعایا و رنجبران در امان و آسوده بودند ولی تکفل سیورسات بعهدہ اغنیا بود عده ما در آنوقت شش صد نفر میرسید . باز نظریاً سودگی ملت و راحت رعایا مکرر بدولت تلگراف زدیم که ما یاغی و سرکش نیستیم و با دولت جنگ نداریم آنچه تاکنون کرده و میکنیم تمام دفاع از دشمن و حفظ جان خویشتن است استدعا و التماس ما از دولت اعطای ناء مین و ارجاع خدمات است ( بجان بازی اگر حرفی است رخصت ده تماشا کن ) خوب است که حالادیکریک مشت ملت بیچاره ترحم کنی و این آتش مملکت سوزفته را با آب بیغرضی و صلاح اظفا کنید . هرچه التماس کردم نتیجه نداد جز لفظ اقدامات مجدانه میشود جوابی نرسید جماعتی از هموطنان بغرض نظلم و برخی از راه غرض و خصومت در ظهران همه روزه در ادارات دولتی مشغول و داد و فریاد میکردند و پیوسته از ما شکایت مینمودند تا عاقبت نتیجه این شد که سید نفر قزاق و چند صاحب منصب روس و غیره و چند عراده توپ شنیدروما کزیم و غیره بجانب کاشان اعزام نمودند چون اردویشان بقم

رسید سوارهای امنیه کاشان که فرارا " بقم رفته بودند با آنها ملحق شده روانه بکاشان شدند چون بدو فرسخی کاشان رسیدند ما سنگرها را محکم کرده تفنگچی نشانیدیم اردوی قزاق در اقبالیه نیم فرسخی کاشان قرار گرفتند یکدسته با توپ شنیدر جلو آمدند بیست نفر از سوارهای ما داوطلبانه از شهر بیرون رفتند و با قزاقها برابر و مشغول جنگ شدند در اولین حمله جمعیت قزاق را برهم زده و متفرق ساختند و یکنفر از آنها را کشتند مابقی توپ را وا گذاشته و فرار کردند .

سوارهای ما توپ را گرفتند و خواستند بشهر بیاورند چون از حرکت دادن توپ بی اطلاع و بی خبر بودند قدری دور توپ معطل شده و مقداری توپ را بسمت کاشان آورده بودند همینکه صاحب منصب روس از شکست عده مطلع میشود فرمان میدهد که توپ ما کزیم را بطرف سواران ما شلیک کنند سواران ما نیز توپ را گذاشته و به شهر برگشتند آنوقت شروع به بستن توپ و شلیک بطرف خانه‌هایی که مسکن ما بود نمودند من هم دستور دادم تویی را که از سربازها گرفته بودیم در محل خوبی با توپ مشغول جنگ با آنها بودم تا غروب آفتاب از طرفین صدای توپ بلند بود همینکه آفتاب غروب نمود رئیس قزاقها پیغامی برای من فرستاده که جنگ شماها با ما صرفه ندارد زیرا که جنگ نظامی است و ما را چاره از کشتن یا کشته شدن نیست بهتر این است که باهل کاشان ترحم کنید و امشب از شهر خارج شوید من سخنان او را عاقلانه دانستم و شب اردوی خود را مهیا نموده با توپ و توجیهها از کاشان حرکت نمودیم و در فین که یکفرسخی کاشان است منزل نمودیم .

انتظام الملک با آن عهد و سوگندهائی که با من بسته بود در همان شب فرار کرده و رفت در شهر و باردوی قزاق پناه برد روز دیگر آن عده قزاق خبر گرفتن کاشان را بمرکز اطلاع دادند و عصر همان روز با انتظام الملک بطرف طهران حرکت نمودند باری روز دیگر از فین ما به نیاسر رفتیم و از آنجا به مشهد و کرجار و از آنجا رفتیم بجانب جاسب . شب در جاسب ماندیم از آنجا رفتیم بدلیجان که سه فرسخی نراق است دلیجانیه از ورود ما خائف دروازه قلعه‌ها را بستند و در بالای برجها سنگر بسته پشت سنگرها نشستند و همینکسه سوارهای ما از دور پدیدار شدند شروع به شلیک نمودند .

ادامه دارد